امکان جزئیت در فرد با توجه به مراتب جزئیت در ماهیت

شما می‌گویید ای جزء ماهیت است ای جزء فرد است، اما «ما نرید من جزء الفرد»؟ اگر می‌گویید فرد از حیث تفرد و انداراجش تحت ماهیت مرار است، پس در ماهیت هم هست. اگر نیست، نیست. مثلا می‌گویید زید در قم متولد شده. تولد او در قم، جزء ماهیت هست ای نیست؟ نیست. از خصوصیات فرد است. پس وقتی هم انسان بر او صدق می‌کند، انسانیت بر تولد او در قم صدق نمی‌کند؛ تا بگوییم باید کل بر همه اجزاء صدق کند. چون جزء الماهیه نیست. اما هر چه که جزء الماهیه زید هست، جزء انسان است و انسانیت بر او صادق است.

من در دفاع از فرمایش ایشان ابتدا مطلبی را بگویم تا قدر بعضی از تحلیلها و این مطالب خوبی که علماء فرموده‌اند معلوم شود. شما اشکال می‌کنید و می‌گویید چه طور می‌شود چیزی جزء فرد باشد اما جزء ماهیت نباشد؟ ذیل صفحه سیصد و هفتاد و هفتم، در جلد هفتم مستمسک فرمودند.

ما ابتدا می‌گوییم معقول نیست. اگر جزء ماهیت است، پس چون فرد، آن جزء را دارد، بر آن منطبق می‌شود. اگر تنها برای فرد است دیگر ماهیت بر چیزی که برای فرد است که منطبق نمی‌شود. «کون زید فی مکان الف» برای فرد است. از عوارض مشخصه فرد است. ماهیت که از آن حیث بر آن منطبق نمی‌شود. پس معنا ندارد بگوییم جزء ای جزء الفرد است ای جزء الماهیه. لذا جزء الفرد مطلقاً بیرون از ماهیت است و بر آن انطباق حاصل نمی‌شود. اگر هم می‌خواهید کاری کنید ماهیت بر آن منطبق شود، باید آن را در خود ماهیت ببرید. این عرض من است. این اشکال است.

جواب این است که چه مشکلی دارد؟! ما در ماهیت اجزائی داریم که جزء الفرد است، نه جزء الماهیة. من الآن مثال به مکان تولد مثال زدم. مثال دیگر مانند زید و لباس او. لباس او اصلاً جزء الفرد نیست؛ لذا لباس او اصلاً انسان نیست. اما دست زید، جزئش هست ای نیست؟ جزء ماهیت هست که یرتفع الماهیة بارتفاعه ای نه؟ اگر دست زید بریده شد دیگر زید انسان نیست؟ دیگر زید نیست؟ ای زید هست؟ خالصه دست جزء هست ای نیست؟ ارتکاز همه می‌گوید دست زید، جزء زید هست اما جزء ماهیت انسانیتش هست ای نیست؟ این سؤال بعدی خیلی ناقلا است. دست جزء زید هست؛ همه در این اتفاق داریم. سؤال این است که ماهیت انسانیت زید بر دست منطبق می‌شود ای نه؟ یعنی دست داشتن در ماهیت انسان هست ای نیست؟

خُب حالا جلوتر برویم. قبلاً این مثالها را عرض کردم. محاسن زید، جزء بدنش هست ای نیست؟ جزء الفرد هست ای نیست؟ هست. خانمها که اصلاً محاسن ندارند. حالا که جزء الفرد است، ماهیت انسان که بر زید منطبق می‌شود، بر جزئی از او که محاسن است هم منطبق می‌شود ای نه؟ یعنی محاسن فرد هم جزئی از انسانیت او است، ای نه؟

شاگرد: اگر مثال بدن را بفرمایید دیگر جزء الفرد هم نیست. بلکه جزء طبیعت بدن است.

> **19:14**

استاد: قبلاً مثال بدن را عرض کردم؛ چون میخواستم بحث پیش برود. الآن چون میخواهم ابهام بیاندازم برعکس مطرح کردم. مقصود فرق میکند. آن جا میخواستم کاملاً جلو بروم، بهطوریکه تمام منافشات کنار برود.

شاگرد: از این تکوینیات به اعتباریات هم پل میزنید؟ چون مشکل بیشتر در اعتباریات است.

استاد: من میخواهم عرض کنم مرحوم حکیم فرمودند ما یک ماهیتی داریم که برای خودش اجزائی دارد، یک فردی هم داریم که با اینکه این اجزاء، اجزاء الفرد هم هست، اما این، جزء الماهیه نیست. من بهخاطر تقویت کلام ایشان صحبت را سر انسان بردم.

شاگرد: مستشکلین میگویند اینطور نیست که جزء الفرد را مطلقاً نفی کنند، میگویند در تکوینیاتی مثل انسان میشود که جزء الفرد داشته باشیم که با ماهیت یکی نیست. اما در اعتباریات وقتی جزء الفرد میگوییم نیاز به اعتبار دارد. و اعتبار هم که تنها برای ماهیت است. یعنی اشکالی وجود میشود. وقتی میفرمایید جزء الفرد است، چه کسی میگوید جزء الفرد است؟ با یک معتبری باشد که بگوید جزء الفرد است و الا یک افعال در کنار هم گذاشته شده است. ما تنها یک جعل داریم که ماهیت را شیء واحد حساب میکند اما چه کسی این جزء فرد بودن را جعل کرده؟

بازبینی #1
ایجاد شده 3 مه 2026 12:38:03 توسط ... .
به روزرسانی شده 3 مه 2026 12:41:03 توسط ... .